



فصلنامه علمی پژوهشی فلسفه و الهیات
سال نوزدهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳

Naqd va Nazar
The Quarterly Journal of Philosophy & Theology
Vol. 19, No. 1, spring, 2014

باور امن

بررسی روایت سوسا از شرط امنیت باور^۱

پیمان جباری*

چکیده

در این مقاله با تبیین نظریه تبعیت از صدق نوزیک و بررسی اشکالات وارد بر آن، به دو روایت اولیه و اصلاح شده سوسا از شرطی التزامی امنیت، به عنوان شرط لازم دانستن پرداخته شده است. پس از پرداختن به روایت دقیق سوسا از امنیت، برخی اشکالات بدان بررسی شده، نشان داده می شود که برخی از این اشکالها بر نظریه سوسا واردند. درعین حال، من تلاش کرده ام نشان دهم که برخی از این اشکالها بر روایت دقیق این شرط وارد نیستند و نیز این شرط نمی تواند از پس برخی مثالهای نقض وارد بر نظریه نوزیک برآید.

کلیدواژه‌ها

تحلیل معرفت، شرط حساسیت، شرط امنیت، نوزیک، سوسا.

۱. در نگارش این مقاله مدیون آقای دکتر محسن زمانی هستم. ایشان نگارش نخست این مقاله را خواندند و نکات مهمی را یادآور شدند.

peyman.jabbari@ipm.ir

* دانشجوی دکتری پژوهشگاه دانش‌های بنیادی و طلبة حوزه علمیة مشهد مقدس



افزودن مؤلفه «توجه» به تحلیل کلاسیک دانستن^۱ از آن جهت بوده است که راه را بر باوری ببندد که از روی اتفاق به صدق می‌انجامد. مثال‌های نقض گتیه (Edmund Gettier) نشان دادند که این تحلیل راه را بر همه باورهای صادق اتفاقی نمی‌بندد. ارائه تحلیل‌های برون‌گرایانه متفاوت از دانستن، توجه معرفت‌شناسان را به اهمیت رابطه علی میان دانش و دانسته و نیز اهمیت خارج کردن بدیل‌های مرتبط جلب کرد. با توجه به این نکته‌ها، نوزیک (Nozick) معیاری برای دانستن معرفی کرد که گویا چند مزیت را یک‌جا دارد. شرط حساسیت که شرطی ای خلاف واقع است، با توجه به ارتباط علیت با شرطی‌های خلاف واقع نشان می‌دهد که چرا به نظر می‌رسیده است که رابطه علی می‌تواند معیار دانستن تلقی شود و نیز معیار خوبی برای تمییز بدیل‌های مرتبط به دست می‌دهد. همچنین به‌ظاهر با پذیرش این تحلیل راهی برای فرار از شکاکیت باز می‌شود.

مثال‌های نقضی بر تحلیل نوزیک نشان می‌دهد که این تحلیل شرط‌های لازم و کافی دانستن را بیان نمی‌کند. سوسا با توجه به مطالب پیش گفته خواسته است با جایگزین کردن شرطی امنیت (safety) راه را بر مشکلات یادشده ببندد. ویلیامسن با آنکه دانستن را قابل تحلیل غیر دوری نمی‌داند، این شرط را به‌عنوان شرط لازم دانستن می‌پذیرد (Williamson, 2000) و پریچارد در آثار مختلفی از آن به‌عنوان شرطی برای جلوگیری از نفوذ بخت معرفتی (epistemic luck) به دانستن بهره می‌برد (Pritchard, 2005; 2007; 2009). روایت‌های این سه از امنیت متفاوت است. شرط امنیت با مثال‌های نقضی روبه‌روست. در ادامه، پس از پرداختن به تحلیل نوزیک، تقریر سوسا از شرط امنیت بررسی می‌گردد و در نهایت میزان اعتبار اشکالات دیگران بر این شرط نشان داده می‌شود.

نوزیک: شرط حساسیت

نوزیک در تحلیل دانستن دو شرطی التزامی (subjunctive) را جایگزین شرط توجه در

۱. در این مقاله تلاش کرده‌ام چنانکه مقتضای زبان فارسی است، از مشتقات «دانستن» که برابر صحیح «knowledge» در مواردی است که متعلق آن گزاره است، بهره ببرم. از این رو، اصطلاح «دانش» هرگز معادل «science» به کار نرفته است.





تحلیل کلاسیک دانستن می‌کند. به این ترتیب، تحلیل دانستن از دیدگاه نوزیک چنین است:

S، p را می‌داند، اگر و تنها اگر:

۱. p

۲. S از روش یا طریق باور آوردن M به p باور داشته باشد؛

۳. [حساسیت:] اگر p صادق نمی‌بود و S از M بهره برده بود تا به باور

به p (یا نقیض آن) برسد، آن‌گاه S از طریق M به p باور نمی‌آورد؛

۴. [تبعیت:]^۱ (adherence) اگر p صادق بوده باشد و S از M بهره برده

باشد تا به باور به p (یا نقیض آن) برسد، آن‌گاه S از طریق M به p

باور می‌آورد.

دو شرط حساسیت و تبعیت که در این تحلیل جایگزین توجیه شده‌اند، شرطی‌هایی التزامی‌اند که در یکی از آنها از تبعیت باور به یک گزاره از صدق آن و در دیگری از تبعیت باور نداشتن به یک گزاره از کذب آن سخن رفته است. بدین جهت، از این تحلیل به دیدگاه تبعیت از صدق (truth-tracking) تعبیر می‌کنند.

معناشناسی شرطی‌های التزامی / خلاف واقع

شرطی‌های خلاف واقع قضایایی هستند که مقدم آنها در جهان واقع محقق نیست. این قضایا زیرمجموعه شرطی‌هایی قرار می‌گیرند که التزامی نامیده شده‌اند. گاهی گزاره‌های دیگری را نیز به گزاره‌های التزامی افزوده‌اند. این گزاره‌ها شرطی‌هایی هستند که اگرچه مقدم آنها در جهان واقع صادق است، تنها درباره وضعیت بالفعل جهان سخن نمی‌گویند. تحلیل‌هایی از شرطی‌های التزامی ارائه شده است که برخی بر جهان‌های ممکن مبتنی است.^۲ بر حسب تحلیل نوزیک، اگر جهان واقع را با $w@$ نشان دهیم و هر جهانی را که گزاره p در آن صادق باشد با w_p و هر جهانی را که نقیض p در آن صادق باشد با $w_{\sim p}$ نشان دهیم، می‌توانیم در تحلیل گزاره‌های التزامی چنین بگوییم:

هرگاه p در $w@$ صادق باشد، شرطی التزامی $p \rightarrow q$ صادق است، اگر و تنها اگر در

۱. گاه به جای تبعیت، از دو اصطلاح پذیرندگی (receptiviti) و شفافیت (transparency) بهره برده شده است.

۲. برای بحث مسسوطی از شرطی‌های التزامی نک: (Bennett, 2003).

تمامی جهان‌های ممکن w_{p1} تا w_{pn} که از $w_{@}$ آغاز می‌شوند و از جهان بالفعل فاصله می‌گیرند تا نخستین w_{-p} ، q صادق باشد؛ و شرطی خلاف واقع $q \sim \square \rightarrow p \sim$ صادق است، اگر در تمامی جهان‌های ممکن w_{-p1} تا w_{-pn} که نزدیک‌ترین آنها به $w_{@}$ است، و تا نخستین w_p ادامه می‌یابند، $q \sim$ صادق باشد.^۱

با این تعریف می‌توان دو شرط نوزیک را چنین فهمید: در تمام جهان‌های نزدیک به جهان واقع که در آنها p کاذب است، شناسا به p باور نمی‌آورد، و در تمام جهان‌های نزدیک به جهان واقع که در آنها p صادق است، شناسا به آن باور می‌آورد.

روش

نوزیک با مثال‌هایی نشان می‌دهد که برقرار بودن شرطی $B(p) \sim \square \rightarrow p \sim$ به این صورت خام کافی نیست. می‌توان مواردی را نشان داد که در آنها شناسا p را می‌داند، ولی این شرطی صدق نمی‌کند؛ برای مثال مواردی که فرد S در جهان واقع از روشی مانند دیدن در شرایط مناسب به باور به p می‌رسد، درحالی که روش بدیل پشتیبانی در جهان واقع برای رسیدن او به باور به p وجود دارد که در برخی از جهان‌های ممکن نزدیک که p در آنها کاذب است، آن روش بدیل باز هم او را به همان باور می‌رساند. در چنین مثالی شرطی بالا برآورده نمی‌شود، ولی شهوداً S می‌داند که p . این مثال‌ها نشان می‌دهند شرطی‌های یادشده بدون قید روش رسیدن به باور، شرط لازم برای دانستن را بیان نمی‌کنند (see: Nozick, 1981: 179).

تبعیت

فرض کنید کسی تنها بر حسب بخت و بر اساس چاپ اول یک روزنامه و بی‌آنکه به دیگر رسانه‌ها توجه کند، باور صادق پیدا می‌کند که دیکتاتور حاکم بر کشورش کشته شده است؛ درحالی که چاپ اول بی‌درنگ جمع‌آوری شده است و تمام رسانه‌ها برای نفی این موضوع به خدمت گرفته شده‌اند. او شهوداً نمی‌داند که دیکتاتور مزبور کشته شده است،^۲ ولی شرط سوم در اینجا برآورده می‌شود: اگر دیکتاتور کشته نشده بود، او چنین باوری

۱. البته در حالتی که p ضروری باشد، هیچ $w \sim p$ وجود نخواهد داشت. در این حالت، شرطی خلاف واقع $q \sim \square \rightarrow p$ به نحوی بی‌محتوا صادق خواهد بود.

۲. در اصل، گیلبرت هارمن با طرح این مثال به عنوان نقضی برای نظریه خودش، کوشیده است به آن پاسخ دهد (Harman, 1973, 143-144).





نمی‌آورد. پس شرط حساسیت مانع نیست. افزودن شرطی تبعیت این مورد را خارج می‌کند. جهان‌های نزدیکی را در نظر بگیریم که در آنها دیکتاتور مرده است. در برخی از آنها فرد مورد نظر به آن باور نمی‌رسید و از این رو، نمی‌دانست که دیکتاتور مرده است. این شرط همچنین می‌تواند یکی از شهودهای شکاکانه ما را تأمین کند. فرض کنیم که S مغزی در خمیره است که به او این باور صادق القا شده است که «من مغزی در خمیره هستم». S این گزاره را نمی‌داند، گرچه شرط حساسیت در مورد آن برآورده می‌شود. به نظر نوزیک با افزودن این شرط، شرط‌های لازم و کافی برای دانستن بیان شده‌اند.

حساسیت و شکاکیت

گونه‌ای از استدلال‌های شکاکانه از ساختاری که در پی می‌آید برخوردارند. گزاره‌ای را که شهوداً می‌دانیم در نظر بگیریم (p). فرض کنیم p' گزاره‌ای ضد p است و q را گزاره‌ای در نظر بگیریم که شرایطی را بیان می‌کند که وقتی با p' جمع شود، ما را به باور به p می‌رساند (بدیل شکاکانه آن است). از عطف p' و q به گزاره‌ای عطفی می‌رسیم که با فرض صدق p حتماً کاذب است، زیرا اگر ما بدانیم که p ، p' که ضد آن است، کاذب خواهد بود. استدلال شکاکانه بر امور زیر مبتنی است:

۱. ما می‌دانیم که p (فرض)؛
۲. اگر p آن‌گاه $(p' \& q)$ (استلزام منطقی)؛
۳. ما می‌دانیم که اگر p آن‌گاه $(p' \& q)$ (فرض)؛
۴. اگر ما بدانیم که p و بدانیم که آن‌گاه $(p' \& q)$ ، آن‌گاه می‌دانیم که $(p' \& q) \sim$ (اصل بستار معرفتی)؛
۵. ما نمی‌دانیم که $(p' \& q) \sim$ (شهود شکاکانه).

برای روشن شدن مطلب به جای p ، «این یک دست است» و به جای p' ، «این ادراک پدیداری‌ای مشابه یک دست است» و به جای q ، سناریوی مغز در خمیره را قرار دهیم. اگر «این یک دست است» صادق باشد، گزاره دوم صادق نخواهد بود. اگر ما این استلزام را بدانیم و بدانیم که «این یک دست است»، بر حسب اصل بستار خواهیم دانست که این ادراکی پدیداری نیست که دانشمندی دیوانه به ما القا کرده است، ولی شکاک می‌گوید ما این امر را نمی‌دانیم، زیرا ادراک پدیداری ما در هر دو مورد یکسان است و هیچ قرینه‌ای که مرجح p باشد نیز نداریم.

شکاک با تمسک به (۵) و (۴)، به فرض آنکه ما گزاره (۲) را بدانیم، با رفع تالی استدلال می‌کند که ما گزاره‌های اولیه در مورد عالم خارج مانند (۱) را نیز نمی‌دانیم. بر خلاف این، استدلال‌های موری (Moorean) با پذیرش (۱) تا (۴) و وضع مقدم، (۵) را انکار می‌کنند و ادعا دارند که ما می‌دانیم که $(p \& q) \sim$.

نوزیک مسیری دیگر را می‌پیماید. شرط‌های او در مورد (۱) برآورده می‌شوند، ولی شرط حساسیت در مورد $(p \& q) \sim$ برآورده نمی‌شود. در برخی از جهان‌های نزدیکی که $(p \& q)$ صادق است، یعنی جهان‌هایی که من در آنها مغز در خمره‌ام، دانشمند به من باوری غیر از q القا کرده است. پس او (۵) را هم می‌پذیرد. بر این اساس، او در پذیرش (۱) با شهود همگانی و در پذیرش (۵) با شکاک همراه می‌شود، ولی برای بستن راه استدلال شکاک منکر اصل بستر می‌شود (ibid.).

نقد تبعیت از صدق

آنچه را که نوزیک مزیت نظریه خود در قبال شکاکیت می‌دانست، بسیاری از منتقدان نقطه ضعف آن تلقی کرده‌اند. این گزاره عطفی را در نظر بگیریم:

«من می‌دانم که دست دارم، ولی نمی‌دانم که مغز در خمره‌ای بی‌دست نیستم».

برخی مدافعان شرط حساسیت، پذیرش این گزاره را که لازمه پذیرش دیدگاه پیروی از صدق است، زنده دانسته‌اند (DeRose, 1995: 28; Sosa, 1999a: 143). این تنها مشکل دیدگاه پیروی از صدق نیست. مثال‌های نقضی نشان می‌دهند که حساسیت و تبعیت نه برای دانستن لازم‌اند و نه کافی. آنچه را که در مثال بالا مشاهده شد، می‌توان به نحو دیگری نشان داد. بر حسب دیدگاه پیروی از صدق من می‌دانم که «من دست دارم و مغز در خمره‌ای بی‌دست نیستم». شرط حساسیت برای این گزاره برآورده می‌شود. همچنین می‌دانم که «من دست دارم». مشکل اینجاست که بر اساس حساسیت نمی‌دانم که «مغز خمره‌ای بی‌دست نیستم»؛ اگرچه می‌دانم که یک گزاره عطفی صادق است و یک طرف آن هم صادق است، ولی نمی‌دانم که طرف دیگر صادق است. مثال نقض مشهور کریپکی این نکته را روشن می‌کند. فرض کنیم S که از منطقه‌ای رد می‌شود که در اطراف آن انبارهایی به چشم می‌خورند؛ به جایی که یکی از انبارها (که قرمز رنگ است) قرار دارد اشاره می‌کند و باور





می‌آورد که (الف) «آن‌جا یک انبار است» و درعین حال باور می‌آورد که (ب) «آن‌جا یک انبار قرمز است». فرض کنیم که انبارنماهای منطقه سبز باشند و باز فرض کنیم که اهالی منطقه قرار گذاشته باشند که اگر انباری از میان رفت، به جای آن انبارنمای سبز غلم کنند. بنابر شرط حساسیت S گزاره (الف) را نمی‌داند، ولی گزاره (ب) شرط‌های حساسیت و تبعیت را برمی‌آورد. بنابر تحلیل نوزیک، S گزاره اول را می‌داند و گزاره دوم را نمی‌داند، ولی گزاره اول لازمه منطقی نزدیک گزاره دوم است و حتی کسانی مانند نوزیک که منکر عمومیت بستارند، آن را در چنین مواردی جاری می‌دانند. از آنجاکه کسی در ندانستن گزاره اول شکی ندارد، باید در دانستن گزاره دوم و در نتیجه، کفایت تحلیل پیروی از صدق شک کرد (Kripke, 2011: 185-186).

لزوم حساسیت هم زیر سؤال رفته است. در مثالی از وُگل (Vogel)، دو پلیس که یکی کار کشته و دیگری تازه کار است، با تبهکار مسلحی روبه‌رو شده‌اند که قصد تیراندازی دارد. پلیس تازه کار برای جلوگیری از تیراندازی به خشاب اسلحه تبهکار شلیک می‌کند. در همین حال، ماشینی دید پلیس کار کشته را سد می‌کند. همان‌طور که انتظار می‌رود و پلیس کار کشته نیز می‌داند، گلوله به خشاب اصابت نمی‌کند. پلیس کار کشته برحسب تجربه و با یک استدلال احتمالاتی بسیار قوی به این باور رسیده است که «گلوله به خشاب اصابت نکرده است». او این را می‌داند، ولی حساسیت در این مورد برآورده نمی‌شود. در مورد نادری از جهان‌های نزدیک که به خلاف جهان واقع، گلوله از سوی اتفاق به خشاب اصابت می‌کند، او باز هم به آن باور می‌آورد (Vogel, 1987: 212). در مثالی دیگر از سوسا، شخصی در مسیر خروج از آپارتمان کیسه زباله خود را از مسیر زباله ساختمان مرتفع خود به زیرزمین می‌فرستد و دقایقی بعد، با توجه به تجربیات بی‌استثنای گذشته باور پیدا می‌کند که «کیسه زباله در زیرزمین است». به فرض صدق، به نظر می‌آید که او گزاره مزبور را می‌داند، ولی در اینجا شرط حساسیت نیز برآورده نمی‌شود. در جهان نزدیکی که مسیر مزبور گرفته باشد و زباله در مسیر گیر کند، او باز هم از همان طریق به همان باور می‌رسد. در اینجا نیز آن شخص از مسیری به باور خود رسیده است که خطا بر دار است و نوزیک آن را پیش‌بینی نکرده است (Sosa, 1999a: 380; Sosa, 2000: 13). به این ترتیب، شرط حساسیت نیز جامع نیست.

با وجود این انتقاداتها به اصل حساسیت هنوز کسانی همچون راش (Roush, 2006)، دُرُز (DeRose, 1995)، و ادمز و کلارک (Adams & Clarke, 2005) با اصلاحاتی از آن دفاع می‌کنند.^۱

سوسا: شرط امنیت

با توجه به نقدهای وارد بر شرط حساسیت، سوسا شرط دیگری را به‌عنوان شرط لازم دانستن معرفی می‌کند (Sosa, 1999a; Sosa, 1999b). به عقیده او بهره‌بردن از شرطی‌های خلاف واقع برای نشان‌دادن پیروی از صدق درست است، ولی پیروی از صدق دکارتی^۲ (Cartesian truth-tracking) بر پیروی از صدق نوزیکی برتری دارد. پیروی از صدق دکارتی را می‌توان چنین تعریف کرد:

S در باور به p از صدق پیروی می‌کند اگر و تنها اگر:

S به p باور می‌آورد، اگر و تنها اگر، p تحقق می‌داشت. $(BS(p) \leftarrow \square \rightarrow p)$.

آنچه در این میان از نظر سوسا اهمیت دارد شرطی التزامی‌ای است که مقدم آن، باور و تالی آن، واقعیت است $(BS(p) \square \rightarrow p)$. سوسا این شرطی را شرط امنیت می‌نامد. تقریب اولیه این شرط چنین است:

باور به p از سوی S را امن می‌خوانیم، اگر و تنها اگر:

S به p باور نمی‌داشت؛ مگر اینکه p برقرار می‌بود (Sosa, 1999a: 378).

او برای شرطی‌های خلاف واقع از معناشناسی نوزیک بهره می‌برد: در تمام جهان‌های ممکن نزدیک به جهان بالفعل که فرد شناسا در آنها به همان گزاره‌ای باور دارد که در این جهان به آن باور دارد، آن گزاره صادق است. ایده نهران در پس این شرط این است که باور شناسا نباید به سادگی او را گمراه کند. این ایده شهودی، مستقیم از امتناع ما از دانش دانستن باورهایی نشئت می‌گیرد که به صدق انجامیدن آنها حاصل اتفاق است.

با توجه به این نکته‌ها می‌توان دریافت که چرا ما به پذیرش شرط حساسیت تمایل داریم. گفتیم که شرط حساسیت ساختار عکس نقیض شرط امنیت را دارد و در شرطی‌ها

۱. برای تفصیل بیشتر نک: Comesaña, 2007.

۲. سوسا از آن جهت این روایت را دکارتی می‌خواند که «به‌خوبی با ترکیب خودنمونی و خطاناپذیری‌ای که ممیزه دسترسی ویژه دکارتی است، تطبیق می‌شود» (Sosa, 1999a: 374; Sosa, 2002: 265).





دو عکس نقیض در صدق متلازم‌اند، ولی اگر چنین است، چرا شرط امنیت را جایگزین شرط حساسیت کنیم؟ نکته این است که صدق یک شرطی التزامی ضرورتاً مستلزم صدق عکس نقیض آن نیست و نقاط ضعف شرط حساسیت جایی است که با شرط امنیت تلازم در صدق ندارد. برای روشن شدن مطلب، وضعیتی را که در مثال انبارنماهای کرپیکی توصیف شد در نظر آورید. در آن وضعیت، چه‌بسا کسی به محل انبار قرمز واقعی اشاره کند و به‌درستی بگوید: «اگر آن‌جا انبارنمایی بود، انبارنمایی قرمز نبود». عکس نقیض این گزاره چنین خواهد بود: «اگر آن‌جا انبارنمایی قرمز بود، انبارنما نبود». گزاره دوم کاذب است، زیرا جهان‌های نزدیکی که در آنها مقدم هر یک از دو گزاره صادق است، متفاوت‌اند.^۱ با توجه به این امر، سوسا مدعی است شهودهایی که ما را به سوی شرط حساسیت می‌خواند، در واقع ناشی از نزدیکی آن به امنیت است (ibid.).

پیروی از صدق دکارتی و شرط تبعیت

شرط تبعیت در پیروی از صدق دکارتی و پیروی از صدق نوزیک مشترک است. نوزیک شرط تبعیت را به نظریه خود می‌افزود تا مواردی را که شرط حساسیت نمی‌توانست از دایره دانستن خارج سازد و در مورد آنها برقرار بود، از این دایره خارج کند و به این ترتیب، به نظر او می‌رسید که این دو با هم شروط لازم و کافی دانستن را به دست می‌دهند.

سوسا دو مثال نقض را بر شرط تبعیت وارد می‌کند که لازم‌بودن این شرط را زیر سؤال می‌برند. فرض کنیم یک پلیکان و یک سینه‌سرخ در چمنزاری نشسته‌اند. شرایط محیطی عادی است نور روز کافی است، و چشم ما سالم است. سینه‌سرخ پشت چیزی است و چشم ما نمی‌تواند آن را ببیند. با دیدن پلیکان من به این باور می‌رسم که «پرنده‌ای در چمنزار است». به نظر می‌رسد که من می‌دانم که «پرنده‌ای در چمنزار است»، ولی با شرایطی که ترسیم شد این باور شرط تبعیت را احراز نمی‌کند؛ چون در برخی از جهان‌های نزدیکی که در آنها پرنده‌ای در چمنزار هست، پلیکان پرواز کرده است و صدق گزاره به‌سبب وجود سینه‌سرخ است. در این جهان‌ها من سینه‌سرخ را نمی‌بینم و از این رو، به وجود پرنده‌ای در

۱. برای توضیح بیشتر نک: Lewis, 1973: 35.

چمنزار باور نمی‌آورد (Sosa, 2002: 274).^۱ به ظاهر، این مثال‌ها نقضی بر شرط امنیت وارد نمی‌کنند.

شهود پس شرط امنیت آن است که دانستن در جایی که فردی باور صادقی داشته باشد که به آسانی می‌توانست کاذب باشد، محقق نیست. سوسا مجموعه شهودهای مستتر در و رای شرط‌های حساسیت، تبعیت و امنیت و شرطی خلاف واقع دیگری را که ساختار عکس نقیض تبعیت دارد $(\sim B(p) \square \rightarrow \sim p)$ ^۲، شرط‌های آن می‌داند که فردی در فهم گزاره‌ای از حیث معرفتی کاملاً توانا (competent) باشد (Sosa, 2002: 274). قرار گرفتن در موقعیتی که بالاترین درجه دانش را درباره یک گزاره برای فرد فراهم کند، به اینکه باور صادق او توانایی کامل او را به ظهور برساند بستگی تام دارد، اما دانستن مراتبی دارد و فرد می‌تواند چیزی را بداند بی‌آنکه در موقعیتی باشد که توانایی او کاملاً به ظهور برسد. پیروی از صدق دکارتی شرط‌های توانایی کامل را بیان می‌کند و نه شرط‌های دانستن را. از این رو، سوسا با کنار نهادن شرط تبعیت، شرط امنیت را تنها به عنوان شرط لازم دانستن می‌پذیرد، ولی او همچنین می‌کوشد نشان دهد شرط امنیت بی‌آنکه به آفات تبعیت دچار باشد، مزایای آن را داراست. ادعای سوسا این است که شرط امنیت حتی می‌تواند در مواردی که نوزیک به شرط تبعیت نیاز داشت، جایگزین آن شود. به نظر او، شرط امنیت در مثال‌های مرگ دیکتاتور و مغز در خمره برآورده نمی‌شود و از این رو، کارکرد تبعیت را نیز داراست (Sosa 1999a: 376). آیا وضع درباره شرط حساسیت نیز هم به همین منوال است و آیا شرط امنیت با مشکلات شرط حساسیت مواجه نیست؟

امنیت و مسئله شکاکیت

سوسا برخلاف نوزیک در پی آن است که با حفظ بستار، از نتیجه استدلال شکاکانه بگریزد. او می‌کوشد نشان دهد که شرط امنیت مانع تعلق دانش ما به (۵) نمی‌شود. در جهانی که من دست داشته باشم، گزاره «من دست دارم» صادق است و بنابراین باور من به آن نیز صادق است. در تمام جهان‌های نزدیک به آن جهان که من باور دارم که دست دارم

۱. برای دیدن مثالی دیگر نک: Sosa, 2000b: 40-41. به نظر می‌رسد مدافعان این شرط می‌توانند این مشکلات را با تدقیق مفهوم روش حل کنند.

۲. ونویگ این شرطی خلاف واقع را شرط ایدئالیسم می‌نامد (Kvanvig, 2004: 206).

نیز این گزاره صادق است. اگر من در جهانی به گزاره «من مغز در خمره‌ای بی دست نیستم» باور صادق داشته باشم، جهان‌هایی که در آنها این گزاره کاذب است بسیار دورند. بر این اساس، من این گزاره را هم می‌دانم. با توجه به این امر، از شکاکیت و نیز عطف زنده‌ای که از آن یاد شد می‌رهیم. با توجه به اینکه حساسیت و امنیت (در ساختار) عکس نقیض هم هستند، به نظر سوسا طبیعی است که همان‌طور که به هنگام برقرار بودن شرط امنیت احساس می‌کنیم که پذیرفتنی بودن گزاره به سبب برقراری حساسیت است، به همان نحو نیز در جایی که حساسیت برقرار نیست، بخواهیم امنیت و در نتیجه دانستن را انکار کنیم. این شباهت، تبیینی از شهودی ارائه می‌دهد که در پس ناپذیرفتنی بودن گزاره‌ای است که نافی شکاکیت است.

امنیت و نقدهای حساسیت

با گذر از مسئله شکاکیت به دیگر نقدهای وارد بر شرط حساسیت می‌رسیم. نقد کریکی از آن جهت بر شرط حساسیت وارد بود که این شرط ادعای کفایت داشت. اگرچه شرط امنیت نیز در این مورد برقرار است، چنین نیست که لزوماً هر جا شرط امنیت برقرار باشد، دانستن تحقق یافته باشد.

دو مثال نقض وُگل و سوسا از ساختاری مشابه برخوردارند. در هر دو مثال، فرد تنها بر اساس استدلال قوی استقرایی به باوری صادق می‌رسد که در جهان‌های نزدیک نادری کاذب است، ولی همین کذب برای شرط حساسیت مشکل‌آفرین است، زیرا ما شهوداً واجد دانش هستیم، ولی حساسیت صدق نمی‌کند. درباره‌ی شرط امنیت نیز باید گفت در مثال زباله، S در جهان واقع باور صادق دارد که زباله در زیرزمین است. آیا همان جهانی که برای شرط حساسیت دردسرساز بود و همان جهان نادری که در آن زباله در مسیر گیر می‌کرد، در جهان‌های نزدیک جای ندارد؟ به همین منوال، در مثال پلیس کارکشته، آیا جهانی که در آن گلوله از روی اتفاق به هدف اصابت می‌کند، در میان جهان‌های نزدیکی به جهان واقع جای ندارد که در آنها آن پلیس هنوز باور دارد که گلوله به خشاب تفنگ دزد نخورده است؟ به نظر می‌رسد اشکال سوسا بر خودش وارد است. دو راه حل در پیش پای سوسا وجود دارد: یکی اینکه از موضع خود چنین دفاع کند که ترسیم او از این مورد، جهانی را که در آن زباله در مسیر گیر می‌کند، در میان جهان‌های دور جای داده است.



۱۰۴

نظر

سال نوزدهم، شماره ۷۳، بهار ۱۳۹۳

راهبرد دیگر آن است که او بپذیرد واقع نشدن محتوای باور در حد بسیار کمی در جهان‌های نزدیک مجاز است. (راه دیگر این است که شهود ما درباره دانستن این امر انکار شود، ولی از آنجا که سوسا از همین شهود در نقد نوزیک بهره برده است، این مسیر که به انکار دانش ما به بسیاری از باورهای روزمره می‌انجامد برایش فراهم نیست.)

بر حسب راهبرد نخست که می‌توان شواهدی نیز برای آن در ترسیم سوسا از این موارد یافت، مثال چنان است که مسیر عبور زباله‌ها چنان خوب است که احتمال گیر کردن زباله در مسیر چنان اندک است که باید تغییرهای زیادی در جهان رخ دهد تا زباله در مسیر گیر کند (رویدادی به شدت نادر: Sosa, 1999a: 380)، ولی این پاسخ در واقع تنها سوسا را از مسیر ترسیمی خودش نجات می‌دهد. آیا اگر پیچی در مسیر باشد که احتمال گیر کردن زباله را بالاتر ببرد، شهود ما درباره دانستن تغییر می‌کند؟ البته اگر مشکلی اساسی در مسیر باشد که تاکنون به‌هنگام فرستادن زباله به پایین، تنها بر اساس بخت اندکی به زیرزمین می‌رسیده است، می‌توان این شهود را تضعیف کرد، ولی آیا توصیفی میانه وجود ندارد که هم شهود ما را برآورد و هم نقضی بر سوسا باشد؟ آیا به‌سادگی ممکن نیست که با زمان‌بندی مناسبی شخصی دیگری هم زباله‌اش را درون شوت کن انداخته باشد و این دو در مسیر به هم رسیده گیر کرده باشند. به نظر می‌رسد چنین احتمالی ما را خیلی از جهان توصیف شده دور نمی‌کند. چه بسا به‌ظاهر در مورد پلیس کارگشته این راه‌حل راحت‌تر جواب دهد. برای اینکه تیر به هدف بخورد، به‌احتمال پلیس تازه کار باید رابین هودی در عالم جدید باشد؛ وضعیتی که از توصیف ما بسیار دور است، ولی در همین مورد نیز می‌توان به راحتی مناقشه کرد. آیا پیش نمی‌آید که کسی ناخواسته تیری را به هدف بزند؟ گرچه این احتمال بسیار اندک است، این احتمال اندک جهانی را که در آن این واقعه رخ می‌دهد، از جهان بالفعل چندان متمایز نمی‌کند.

راهبرد دوم، کنار گذاشتن تعریف سوسا از شرط امنیت و پذیرش روایتی ضعیف‌تر است که در آن جایی برای خطای آسان وجود داشته باشد،^۲ ولی تضعیف شرط امنیت راه را بر مشکلات دیگری باز می‌گذارد.

۱. پریچارد چنین رویکردی را می‌پذیرد (نک: Pritchard, 2005: 164-165).

۲. برای بررسی روایت‌های قوی و ضعیف شرط امنیت، نک: Greco, 2007: 633.





نیاز به تدقیق

شاید روایتی که از شرط امنیت به دست داده شد، بتواند بر مشکلات یادشده فائق آید، ولی دست کم در وضعیت فعلی خود با مشکلاتی روبه‌روست که این مشکلات در مثال‌های نقضی خود را نشان می‌دهند.

فرض کنیم شخصی سگی از نژاد داکس هوند (سگ‌های پاکوتاه) می‌بیند و با همین مشاهده به این باور می‌رسد که سگی دیده است. نیز فرض کنیم او که به راحتی داکس هوند را از گرگ تشخیص می‌دهد، نمی‌تواند تفاوت میان سگ گرگی و گرگ را تشخیص دهد؛ به نحوی که با دیدن گرگ در محیطی که در آن سگ را می‌بیند، باور می‌آورد که سگ گرگی دیده است و در نتیجه، بار دیگر باور می‌آورد که سگی دیده است. فرض دیگری هم بیفزاییم: در محیط این فرد، گرگ نیز وجود دارد؛ چنان‌که به آسانی ممکن است او با گرگ روبه‌رو شود. به نظر می‌رسد او می‌داند که سگ دیده است. نکته این است که میان «یک سگ داکس هوند دیدم» و «یک سگ دیدم» تلازمی منطقی وجود دارد و اصل بستار حکم می‌کند که اگر کسی اولی را دانست، دومی را هم (در صورت باور) بداند. شرط امنیت، گزاره «یک سگ داکس هوند دیدم» را از دایره دانسته‌های ما خارج نمی‌کند، ولی این شرط در مورد باور به «یک سگ دیدم» برآورده نمی‌شود؛ چون در وضعیت بسیار مشابهی او گرگی را می‌دید و باز به همین باور می‌رسید. با پذیرش امنیت به عنوان شرط لازم دانستن، باید بپذیریم که آن شخص هرچند لازم را از ملزوم نتیجه بگیرد آن را نمی‌داند، اگرچه برحسب همین شرط ملزوم را می‌داند. از سوی دیگر، شهود قوی ما بیانگر آن است که او ملزوم را می‌داند. پس مدعی شرط امنیت یا باید از این ادعا که امنیت شرط لازم دانستن است دست بردارد یا از بستار دست بکشد.^۱ دست مدعیان این شرط در مورد اخیر بسته است؛ دیدیم که آنها حتی در رد شکاکیت حاضر نبودند بستار را نقض کنند (Bernecker, 2012: 377). از آنچه گذشت شباهت این مثال و مثال نقض کریکی آشکار می‌شود.^۲ در واقع کوهن (Cohen, 2004: 20) و وحید (Vahid, 2009: 61) خواسته‌اند از مثالی

۱. خود سوسا از مثال مشابهی بهره می‌گیرد که در آن شمشیرماهی نقش داکس هوند و نهنگ نقش گرگ را بازی می‌کند، درحالی که فرد شناسا نمی‌داند که نهنگ‌ها ماهی نیستند (Sosa, 2000: 41).

۲. برای دیدن مثال دیگری که ساختاری مشابه نقض دارد و باعث شد نوزیک شرط روش را بیفزاید نک: Comesaña, 2005: 396.

نزدیک به مثال نقض کرییکی علیه سوسا بهره ببرند،^۱ ولی چنان که سوسا یادآور می‌شود، کوهن (و به تبع او وحید) دچار مغالطه شده‌اند^۲ (Sosa, 2004: 293). گفته شد که شرط حساسیت بناست (به همراه تبعیت) شرط کافی دانستن باشد و به این ترتیب، نشان دهد چه چیزهایی در زمره دانسته‌ها جای می‌گیرند. استدلال کرییکی دقیقاً در جهت مقابل استدلال بالا عمل می‌کند؛ یعنی نشان می‌دهد که بنابر شرط حساسیت فرد باورمند ملزوم را می‌داند، گرچه لازم را نمی‌داند و شهود قوی ما بیانگر آن است که لازم را نمی‌تواند بداند. بدین ترتیب، یا باید چیزی که شرط حساسیت از دانسته‌های ما برمی‌شمارد، از دانسته‌های ما نباشد (و حساسیت، شرط کافی نباشد) یا اصل بستار نفی شود.

با توجه به اینکه بناست شرط امنیت تنها شرط لازم دانستن باشد، حتی اگر در مورد ملزوم صادق باشد، سوسا را ملزم به پذیرش دانستن آن گزاره نمی‌کند. به این جهت، سوسا به راحتی می‌تواند اصل بستار را حفظ کند و بر این اساس، به خلاف ادعای وحید بر ادعای سوسا که شرط امنیت اصل بستار را حفظ می‌کند نقضی وارد نمی‌آید.

در این مثال‌ها، شهوداً فرد باورمند محتوای باور را می‌داند، ولی امنیت در آنها برقرار نیست. بنابراین، شرط امنیت به نحو فعلی نمی‌تواند شرط لازم دانستن باشد.

شرط امنیت: روایت دقیق

نوزیک برای حل مشکلاتی که مثال‌هایی مانند نمونه پیشین برای شرط حساسیت می‌آفرینند، دست به دامان شرط روش می‌شد. سوسا نیز به مانور مشابهی دست می‌زند، ولی مسیری متفاوت را طی می‌کند. به نظر او به جای آنکه امنیت شرط باور باشد، باور باید مبنای امنی داشته باشد. برای توضیح این مطلب وی از مفهوم رسانش^۳ (deliverance) بهره می‌برد. منابع دانستن به شناسا محتوایی گزاره‌ای می‌رسانند که چه بسا شناسا آن را بپذیرد. سوسا امنیت را شرط رسانش برمی‌شمارد: فرایند رساندن محتوا به شناسا باید امن باشد. زمانی که سوسا از رسانش سخن می‌گوید، فرایند منفردی را در نظر دارد که محتوای

۱. البته مثال خود کوهن این حسن را دارد که در آن دانستن «آنجا انباری قرمز هست» پشتوانه شهودی بالایی دارد.

۲. وحید به تفاوت میان دو مثال توجه دارد و از این رو، جداگانه به مثال شمشیرماهی می‌پردازد.

۳. سوسا رسانش را، هم برای رساندن محتوا و هم برای آنچه رساننده شده است به کار می‌برد و از خوانندگان می‌خواهد که بر حسب سیاق تشخیص دهند که فرایندها مقصودند یا فراورده‌های آنها.





خاصی را می‌رساند. چنین فرایندی یا به نحو مطلق (outright) امن است و یا به شرایطی وابسته است. رسانش امن را نشانه صدق (indication) می‌خوانیم.^۱

یک رسانش وابسته به شرایط C نشانه صدق است، اگر و تنها اگر:

(۱) آن رسانش به نحو مطلق امن نباشد؛ (۲) آن شرایط برقرار باشد؛ (۳) در

جهان‌های ممکن نزدیکی که در آنها محتوایش را می‌رساند و آن شرایط برقرار

است، آن محتوا صادق باشد $(I(p) \& C \square \rightarrow p)$.

با توجه به آنچه گذشت تعریف دانستن از دید سوسا چنین است:

S بر مبنای نشانه I(p) می‌داند که p، اگر:

(الف) به ازای برخی شرایط C، I(p) وابسته به C نشانه صدق p باشد و (ب) S آن

نشانه را نه به نحو مطلق، بلکه با راهنمایی C (مبتنی بر C) و آن گونه که هست

پذیرد (Sosa, 2002: 275؛ Sosa, 1999a: 379).

بخش (الف) روشن به نظر می‌رسد؛ بدین معنا که لازمه دانستن آن است که شرایط C

بالفعل برقرار باشد و در نزدیک‌ترین جهان‌های ممکن که I(p) محتوایش را می‌رساند و C

هم برقرار است، p صادق باشد. بخش (ب) به شرایط پذیرش آن نشانه از سوی S

می‌پردازد. یک شرط پذیرش آن است که S محتوای خاص رسانش منفرد را همان گونه

که به او رسیده است و بر پایه همان رسانش خاص بپذیرد. شاید آن محتوا به گونه‌ای دیگر

نیز به S رسیده باشد و پذیرش آن بر مبنای آن رسانشی دیگر باشد. دیگر آنکه C باید یکی

از مبانی پذیرش p باشد. به این ترتیب، اگر S از جمله پذیرش p را بر آن مبتنی نکرده باشد،

دانش حاصل نمی‌شود.

فرض کنید من به ساعتی نگاه می‌کنم که ساعت پنج را نشان می‌دهد. دیدن ساعت در

شرایط خاصی فرد را به واقع می‌رساند؛ اینکه ساعت متوقف نباشد، عقربه‌های آن با سرعت

مناسبی حرکت کنند و به درستی تنظیم شده باشد. فرض کنیم این شرایط محقق باشند و

ساعت نیز به واقع پنج باشد. در این صورت، من می‌دانم که ساعت پنج است، زیرا اولاً، در

هر جهان نزدیکی که فرایند فهم محتوا به همراه این شرایط محقق باشد، ساعت پنج است و

ثانیاً، من بر اساس همین شرایط محتوای مزبور را پذیرفته‌ام.

۱. از آنجا که سوسا بعدها تصریح می‌کند که نشانه مطلق نمی‌تواند شرط دانستن باشد (Sosa, 2007: 102 n3)، به آن

نمی‌پردازیم.

با این تعریف، به بررسی مثال نقض یادشده می‌پردازیم. دیدیم که طبق روایت اولیه امنیت، فردی که داکس هوند را دیده است، می‌داند که «یک سگ داکس هوند دیده‌ام»، ولی نمی‌داند که یک سگ دیده است. به‌ظاهر اگر پای فرایند رسیدن به باور دوم به میان بیاید، می‌توان از چنگ مشکل گریخت، زیرا در جهان‌های ممکن نزدیکی که او به این باور بر مبنای دیدن داکس هوند رسیده، او یک سگ دیده است.

پیش از پرداختن تفصیلی به این مثال، به بررسی یکی از اشکال‌های وارد بر آن می‌پردازم. وحید ادعا می‌کند که مشکل تعمیم در اینجا خود را نشان می‌دهد. اگر فرد مورد نظر ما بخواهد گزاره «یک سگ دیده‌ام» را بر مبنای محتوای تجربه دیداری‌ای به دست آورد، آن مبنای می‌تواند مصداقی از دیدن چیزی سگ‌مانند باشد که مبنایی امن برای استدلال نخواهد بود؛ یعنی ممکن است او گرگ دیده باشد و به همان نتیجه برسد، ولی مبنای می‌تواند بسیار جزئی باشد، مانند مصداقی از دیدن یک داکس هوند. وحید معتقد است گرچه بنا به قاعده انتخاب سوسا همین گزینه خواهد بود، ولی «این نتیجه‌ای بسیار عجیب است، اگر بنا به فرض آن باور بتواند به آسانی کاذب باشد، چون در بسیاری از جهان‌های همسایه کاذب است» (Vahid, 2009: 61). مشکل تعمیم گریبان‌گیر بیشتر دیدگاه‌هایی است که در مورد شرط (یا شرط‌های) آخر دانستن مطرح شده‌اند (Comesaña, 2006). چنان‌که وحید می‌گوید و از روایت اصلاح‌شده امنیت نیز بر می‌آید، انتخاب سوسا مورد اخیر خواهد بود.^۱ گویا مقصود وحید این است که من در چنین موردی با وجود اینکه داکس هوندی دیده‌ام و با دیدن داکس هوندها می‌توانم تشخیص دهم که سگ‌اند، ولی چون باور من می‌توانست به آسانی کاذب باشد، عجیب است که چنین چیزی را بدانم.

برای ارزیابی این بخش استدلال، بار دیگر گام‌های اشکال اصلی را بررسی می‌کنیم. نخست سوسا شرطی برای دانستن بیان می‌کند (شرط امنیت). سپس مثال نقضی مطرح می‌شود که نشان می‌دهد ما در مواردی گزاره‌ای را می‌دانیم (و شرط سوسا هم برآورده می‌شود)، ولی این موارد لازمه روشنی دارند که باید آن لازمه هم دانسته شود، ولی شرط در مورد آن برآورده نمی‌شود. سه راه در پیش روست: یا باید دانستن گزاره اول را انکار

۱. بگذریم از اینکه در مثال سوسا بحث از رسیدن از گزاره‌ای مانند «یک داکس هوند دیده‌ام» از طریق استدلال، به «یک سگ دیده‌ام» است، نه رسیدن به گزاره دوم از طریق دیدن داکس هوند.





کنیم که هم خلاف شهود است و هم نکتهٔ مثال نقض را از میان می‌برد و یا باید اصل بستار را زیر پا بگذاریم و از آن شرط دست بکشیم. هم سوسا به اصل بستار پایبند است و هم این نمونهٔ بستار از مواردی است که کسی زیر بار انکار آن نمی‌رود. پس سوسا مجبور است شرط خود را چنان اصلاح کند که این مورد را هم از موارد دانستن به شمار آورد. بر این اساس به نظر می‌رسد اشکال وحید آن است که چرا روایت اصلاح‌شدهٔ امنیت در مورد لازمه برآورده می‌شود، ولی مهم این بود که سوسا می‌توانست شرط خود را چنان اصلاح کند که در اینجا برآورده شود. گویی وحید به رد بستار در استنتاجی ساده از این دست ملتزم می‌شود.

افزون بر این، به‌ظاهر وحید هنوز جهان‌های همسایه را جهان‌هایی در نظر می‌گیرد که در آنها فرد به دیدن سگ باور دارد (در این جهان‌ها، باور او می‌تواند کاذب باشد)، ولی نکتهٔ سوسا بر حسب این تقریب، آن است که جهان‌های نزدیک باید به جهان‌هایی محدود شوند که در آنها دیدن - سگ - بر - اساس - دیدن - داکس هوند برای فرد نشانهٔ صدق است.^۱ اشکال وحید است که بسیار عجیب می‌نماید.^۲ و^۳

با تطبیق تعریف اصلاح‌شده بر این مثال، جاری‌بودن شرط امنیت در گزارهٔ «من یک سگ دیده‌ام» روشن‌تر خواهد بود. فرد مورد نظر تجربه‌ای بصری از دیدن یک سگ داکس هوند دارد. داشتن چنین تجربه‌ای با شرایطی همچون فاصلهٔ مناسب و غبارآلود نبودن هوا نشانه‌ای برای صدق است. فرد هم با در نظر گرفتن این شرایط و بر مبنای تجربهٔ دیداری، به دیدن داکس هوند باور پیدا می‌کند و می‌داند که یک سگ داکس هوند دیده است. آن‌گاه از این گزاره نتیجه می‌گیرد که یک سگ دیده است. رسیدن به این گزاره بر اساس

۱. شاید بخشی از مشکل ناشی از آن باشد که وحید برای تفسیر شرط سوسا، افزون‌بر حذف بخش‌هایی از شرط، از تفسیر و گسل از اعتمادگرایی جهان‌های همسایه بهره می‌گیرد. در این تفسیر، شرطی‌ای مانند $p \rightarrow I(p) \& C$ معادل $p \rightarrow I(p) \& C$ گرفته می‌شود که در آن، N مجموعهٔ جهان‌های همسایه است. مشخص است که این دو، حتی اگر در فرجام به یک نتیجه بینجامد با هم معادل نیستند.

۲. شاید با همدلی بتوان مقصود وحید را این دانست که اگر دیدن داکس هوند بخواهد مبنای باور به دیدن سگ قرار گیرد، خود «دیدن داکس هوند» در برخی از جهان‌های همسایه کاذب خواهد بود؛ بی‌گمان در برخی از جهان‌های همسایه‌ای که فرد باز هم باور دارد که سگی دیده است، داکس هوندی ندیده است، ولی با این تقریر نیز مشکل پابرجاست. دامنهٔ جهان‌های ممکن همسایه جهان‌های ممکن نیست که فرد در آنها به دیدن سگ باور دارد، بلکه جهان‌هایی است که فرایند دیدن - سگ - بر - اساس - دیدن - داکس هوند برای فرد نشانهٔ صدق است.

۳. وحید این اشکال را با مثال شمشیرماهی تقریر کرده است.

یک استدلال است. در تمام جهان‌های ممکن نزدیکی که او با این استدلال به این باور برسد و این شرایط برقرار باشد که او بداند که داکس هوندی دیده است و بداند که داکس هوند از انواع سگ است، او سگی دیده است. او در زمان استدلال، تمام این نکته‌ها را در نظر دارد و از این جهت، دیدن سگ را می‌پذیرد. پس او می‌داند که سگی دیده است. گویا آنچه در اشکال پیشین رهزن شده بود، این بود که امنیت شرط باور — بر — مبنای — چیزی تلقی شده بود، درحالی که دانستیم در تعریف سوسا، امنیت اساساً شرط باور نیست.

سوسا ادعا می‌کند که شاید بتوان با این تعریف نشان داد که در مثال نقض کرپیکی هم گزاره «آن‌جا انبار قرمزی وجود دارد» از دانسته‌های ما نیست (Sosa, 2004: 293-294). به نظر می‌رسد با وضعیت ترسیم‌شده شرط امنیت در این گزاره برآورده می‌شود. اگرچه برآورده شدن شرط امنیت در این مثال، بر سوسا که آن را صرفاً شرط لازم دانستن می‌دانست نقضی وارد نمی‌کند. برآورده نشدن این شرط نشان می‌دهد که این گزاره از دامنه دانسته‌های ما خارج است؛ بی‌آنکه به نقض بستار یا پذیرش دانش ما به «آن‌جا یک انبار است» بینجامد.

سوسا مدعی است شاید بتوان گفت و در برخی ادراکات بصری، ما چند چیز متفاوت را دریافت می‌کنیم و بر مبنای آنها ادراکی مرکب پیدا می‌کنیم؛ برای مثال ما در یک تجربه بصری، هم ادراکی از انبار و هم ادراکی از چیزی سرخ داریم. این باور که «آن‌جا یک انبار قرمز است» بر مبنای این دو ادراک به دست می‌آید. به این ترتیب، می‌توان گفت این ادراک که «آن‌جا یک انبار است» بر حسب شرط امنیت از دایره دانسته‌های ما خارج است و چون این ادراک مبنای گزاره «آن‌جا یک انبار قرمز است» قرار گرفته است، باور اخیر نیز شرط امنیت را بر نمی‌آورد و از دایره دانسته‌های ما خارج است (ibid.).

وحید در اعتراضی این استدلال را با موردی مشابه داکس هوند مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد، که اگر سوسا بخواهد از این راهبرد بهره بگیرد، در جهتی خلاف سیری که در آن مثال دارد حرکت خواهد کرد. در مثال داکس هوند، فرد از باورداشتن به دیدن داکس هوند بود که به دیدن سگ باور می‌کرد. با این توضیح سوسا، جهت به‌عکس شده است؛ یعنی از دیدن انبار به وجود انبار قرمز می‌رسیم (Vahid, 2009: 62)، ولی سوسا پیشاپیش راه این اشکال را سد کرده است. او ادعا می‌کند وضعیت ادراکات ما در این دو مورد متفاوت است. در مورد انبار دور از ذهن نیست که ما جدای از انبار، چیزی قرمز را نیز درک کرده باشیم،





ولی در موردی مانند داکس هوند ما هرگز دو ادراک، یعنی سگ و چیزی داکس هوندمانند پیدا نمی‌کنیم. از همین رو، می‌توانیم بر اساس دو حالت روانی^۱ که محتوای آنها «آن‌جا چیزی قرمز است» و «آن‌جا یک انبار است»، به این باور برسیم که «آن‌جا یک انبار قرمز است» (Sosa, 2004: 294). شاید ادعای سوسا پذیرفتنی نباشد، ولی شهود پس آن روشن است. اگر کسی بپذیرد که در جایی انباری قرمز وجود دارد، نمی‌تواند باور داشته باشد که در آن‌جا انبار وجود ندارد، ولی ممکن است کسی بپذیرد که در جایی داکس هوند وجود دارد، درعین‌اینکه باور دارد که در آنجا سگ وجود ندارد، زیرا نمی‌داند داکس هوند نوعی سگ است.

سوسا مدعی است این تعریف اصلاح‌شده می‌تواند از عهده‌ی مثال نقض مسیر زباله برآید. گفتیم کسی که زباله را از طریق شوت کن به زیرزمین می‌فرستد، از طریق استنتاجی استقرایی به باور خود می‌رسد. بی‌گمان در تمام جهان‌های ممکن نزدیکی که فرد از طریق استدلال استقرایی درستی به این نتیجه می‌رسد، کیسه‌ی زباله در زیرزمین نیست. امن بودن این رسانش به شرایطی وابسته است؛ از جمله آنکه کیسه‌ی زباله در مسیر به مانعی گیر نکند. در جهان‌های ممکن نزدیکی که فرد بر اساس تجربه‌های گذشته‌اش چنین استدلال آورد و مانعی نیز در مسیر کیسه‌ی زباله نباشد، کیسه‌ی زباله در زیرزمین خواهد بود. درعین‌حال، آن شخص باید باور به آن گزاره را هم بر اساس استدلال و هم بر این اساس که می‌داند مانعی در مسیر نیست به دست آورده باشد.

همان‌گونه که دیدیم، بنابر صورت‌بندی سوسا، موقعیت به گونه‌ای است که گیر کردن زباله در مسیر رویدادی بسیار نادر است. درواقع در این مثال، دانستن اینکه زباله در زیرزمین است، کاملاً بسته به این است که فرد مزبور بداند مانعی بر سر راه زباله نیست. همه

۱. سوسا به تفصیل توضیح می‌دهد لزومی ندارد که مبنای ما برای رسیدن به باور مرکب، دانش یا حتی باور باشد. نیز ممکن است این استنتاج کاملاً خودکار و ناآگاهانه و بر اساس ساختار ذهن انسان باشد (Sosa, 2004: 294-301). بنابراین، این نقد وحید بر او که آیا مردم عادی و کودکان چنین استدلال دقیقی می‌کنند بر سوسا وارد نیست. همچنین وحید معتقد است در روایتی که کوهن از مثال انبار سرخ به دست می‌دهد (تمام انبارنماها در منطقه سبزند و تنها یک انبار سرخ وجود دارد)، اگر فرد مزبور به جایی که انبار سرخ واقعی در آن است اشاره کند و باور آورد که «انبار سرخی آن‌جاست» شهوداً این امر را می‌داند (Vahid, 2009: 62). اگرچه این شهود قوی به نظر می‌رسد، ولی پذیرش آن درست به معنای همراهی با نوزیک در اشکالی است که کرییکی بر او وارد می‌کرد؛ وحید اشکال را بر سوسا به این قیمت وارد می‌کند که رد اصل بستر را به جان بخرد.

بحث‌های گذشته در مرور این مثال، بدین جا می‌انجامد. اگر بپذیریم که چون «گیر کردن زباله در مسیر» رویدادی نادر است و از این رو، فرد مزبور می‌داند که مانعی بر سر راه زباله نیست، گره از کار باز می‌شود، ولی به‌ظاهر مشکلاتی به این دانستن سرایت می‌کند. این مشکل در مثال تیراندازی بغرنج‌تر است، زیرا مشخص نیست شرایطی که باید با استدلال پلیس کارگشته بر نخوردن تیر به خشاب اسلحه تبهکار همراه باشند تا تیر در جهان‌های ممکن نزدیک به آن نخورد چیستند. فرض کنیم این شرایط اموری مانند این باشند که پلیس تازه کار تیرانداز بسیار ماهری نباشد و خود تبهکار خشاب را در مسیر تیر نگرفته باشد، ولی در جهان‌های ممکن نزدیکی که تمام این شرایط برقرار باشند و پلیس کهنه‌کار نیز با استدلال یادشده به باور خود رسیده باشد، باز هم ممکن است کاملاً بدون هدف‌گیری تیر به خشاب بخورد. همچنین هیچ معیاری نداریم که جهانی را که در آن تیر از روی اتفاق بخورد، جهانی دور به‌شمار آوریم. یک راه باقی است و آن اینکه یکی از شرایط را این بدانیم که تیر از روی اتفاق به هدف نخورد. البته با افزودن این شرط به نظر می‌رسد می‌توانیم امنیت نشانه صدق را تضمین کنیم، ولی اگر این شرایط را نیز جزو شرایط بدانیم، آیا پلیس کارگشته در پذیرش این گزاره می‌تواند این شرط را مبنای پذیرش خود قرار دهد؟ آیا او می‌داند که تیر از روی اتفاق به هدف اصابت نکرده است؟ خیر. همچنین اگر قرار است شرط امنیت را تا این اندازه بسط دهیم و در نهایت اتفاقی نبودن را در جایی بگنجانیم، آیا بهتر نیست از آغاز به جای امنیت، شرط لازم دانستن را اتفاقی نبودن بدانیم؟ به نظر می‌رسد این دو مورد برای روایت اخیر شرط امنیت مشکل‌آفرین‌اند. با گذر از این موارد که سوسا ادعای برآورده شدن شرط امنیت در مورد آنها را دارد، در ادامه به مواردی می‌پردازیم که به‌عنوان نقض بر لازم‌بودن همین روایت از شرط امنیت مطرح شده‌اند.

نقد بر امنیت

روایت سوسا از امنیت، به‌عنوان شرط لازم دانستن، با نقدها و اصلاح‌هایی مواجه شده است که می‌تواند لازم‌نبودن آن در تمام موارد دانستن را نشان دهند. از این رو، به تدریج نقش گونه‌ای معرفت‌شناسی فضیلت‌محور در آثار سوسا پررنگ‌تر شد، زیرا او در پی تحلیل دانستن بود و در پی شرط‌هایی بود که شرط کافی دانستن را فراهم آورند. سرانجام او به این نتیجه رسید که دانش باور متناسب «Apt» است و امنیت نقشی در تحلیل دانستن ندارد.





سوسا در آثارش دو مرحله برای دانستن بر می‌شمارد: دانستن حیوانی (animal knowledge) و دانستن تأمل‌آمیز (reflective knowledge). آن‌گاه روایتی ضعیف‌تر از امنیت را شرط لازم دانستن حیوانی بر می‌شمارد و سرانجام به این نتیجه می‌رسد که این شرط «نیز بیش از حد قوی است، زیرا ممکن است یک باور از جهاتی که آن را از مرتبه دانستن حیوانی یا تأمل‌آمیز بی‌نصیب نمی‌سازند، حائز شرط امنیت نشود» (Sosa, 2007: 136). به این ترتیب، خود سوسا نیز به یکی از منتقدان شرط امنیت به مثابه شرطی برای تحلیل دانستن بدل می‌شود. سوسا در نقد این شرط مثالی شبیه مثال ذیل می‌آورد. فرض کنید در سالی هستید که در آن کف صحنه می‌تواند تغییر رنگ دهد. از سوی دیگر، دستگاه‌های نورپردازی سالن می‌توانند طیف‌های مختلفی از نور را بر صحنه بتابانند. کنترل صحنه نیز به دست شخصی است که می‌تواند کف را به رنگ سفید درآورد و نور صحنه را قرمز سازد، درحالی‌که در واقع کف صحنه قرمز است و با نور سفید روشن است. این مورد با شکاکیت مبتنی بر رؤیا درباره داده‌های حسی اشتراکات زیادی دارد. سوسا که خواهان رد شکاکیت است، معتقد است در این مورد هم دانستن تحقق دارد. به‌طور ویژه درحالی‌که شما به کف می‌نگرید و به درستی باور می‌کنید که کف صحنه قرمز است، به آسانی می‌توانستید باور خود را داشته باشید، درحالی‌که کف قرمز نباشد. در این حالت، صورت خام امنیت محقق نیست، ولی صورت اصلاح‌شده آن با شرایطی محقق است؛ از جمله اینکه اگر نورپردازی طبیعی باشد و شما سطحی را قرمز ببینید، آن سطح قرمز است، از این رو، اگر پذیرش این امر که آن سطح قرمز است، مبتنی بر این باشد که نورپردازی طبیعی است، شما می‌توانید بدانید که آن سطح قرمز است؛ هر چند این دانستن تأمل‌آمیز نباشد. مشکل آنجاست که برای اینکه پذیرش شما بر طبیعی بودن نورپردازی مبتنی باشد و طبیعی بودن نورپردازی راهنمای شما در این پذیرش باشد، شما باید بدانید که نورپردازی عادی است و با وجود آن فرد و شرایطی که ترسیم شد، شما نمی‌توانید این را بدانید. پس نشانه شما امن نیست. این مثال نشان می‌دهد امنیت حتی در روایت اصلاح‌شده‌اش شرط لازم دانستن حیوانی هم نیست (Sosa, 2007: 98-105).

مثال نقض دیگر از آن گمسانیا می‌باشد. در خانه اندی مهمانی هالووین برقرار است. از آنجا که خانه در انتهای کوچه‌ای است و دوستان او جزئیات آدرس را نمی‌دانند، او جودی را مأمور کرده است تا سر کوچه بایستد و مهمانان را راهنمایی کند. وی به آنها



می گوید: «مهمانی در خانه انتهای سمت چپ کوچه برقرار است». اندی نمی خواهد به هیچ قیمتی مایکل در مهمانی اش شرکت کند و می داند که احتمال دارد او بی دعوت به خانه او بیاید. از این رو، از همسایه روبه رویی تقاضا می کند که در صورت لزوم، مهمانی به خانه او منتقل شود. او برای جودی شمایل مایکل را توصیف می کند و می سپرد که اگر مایکل از او آدرس پرسید، آدرس درست را بدهد، ولی او را معطل کند و به اندی پیغام دهد تا مهمانی به خانه همسایه منتقل شود. اکنون فرض کنید که خوان می خواهد به خانه اندی برود. او دودل است که خود را چگونه برای جشن بیاراید، ولی بیشتر تمایل دارد که خود را به شکل مایکل در آورد. خوان به راه می افتد و ماشین را سر کوچه پارک می کند. در این لحظه، ناگهان تصمیم می گیرد که خود را به شکلی غیر از شکل مایکل در آورد. پیاده می شود، به سر کوچه می رود و آدرس را از جودی می پرسد و بر اساس گواهی جودی باور می آورد که مهمانی در آخرین منزل سمت چپ کوچه برقرار است. این باور صادق است. شهود ما نیز حاکی است که خوان می داند، ولی باور خوان می توانست به سادگی خطا باشد (Comesaña 2007: 788-789؛ Comesaña 2005: 397).

اگرچه نشانه مورد نظر در اینجا امن است، بنابر تحلیل سوسا، خوان باید این نشانه را مبتنی بر شرایط مذکور بپذیرد، ولی خوان باور یادشده را از آن جهت می پذیرد که به گواهی جودی اطمینان دارد و آگاه نیست که مایکل چه دخلی در ماجرا دارد. در این مثال ها می بینیم شرط ابتدا برای ما اشکال ایجاد می کند؛ یعنی اینکه فرد به درستی از مبنای نشانه مورد نظر به آن نشانه نمی رسد. در مثال سوسا، او نه تنها باید باور داشته باشد نوری که در صحنه می تابد سفید است، بلکه باید این امر را بداند. در مثال کمسانیا، شرایط مورد نظر حتی مبنای نشانه نیست.

ملاحظات پایانی

گفتیم که سوسا از شرط امنیت به عنوان شرطی که در تحلیل و تعریف دانستن کارایی دارد دست می کشد و سرانجام به گونه ای از معرفت شناسی فضیلت محور روی می آورد که مفهوم تناسب (aptness) در آن اساسی است. تناسب رابطه ای میان مهارت (adroitness) شناسا و دقت (accuracy) او برقرار می کند. اگر شناسا دارای توانایی های معرفتی کافی باشد و باور



او به سبب توانایی‌هایش به واقع اصابت کند، دارای باور متناسب است. سوسا بر آن است که باتکیه بر تناسب باور و توانایی‌های شناسا می‌توان به تحلیل دانستن رسید. توانایی‌های شناسا گونه‌ای از تمایل‌های (disposition) او هستند و سوسا برای تمایز میان توانایی‌های معرفتی فرد و دیگر تمایل‌های او دوباره دست به دامان امنیت می‌شود. او این بار برای درمان‌ماندن از مثال‌های اخیر، قید دیگری به آخر بند دوم روایت اصلاح‌شده شرط امنیت می‌افزاید و آن را این گونه تصحیح می‌کند:

(الف) به ازای برخی شرایط C ، $I(p)$ وابسته به C نشانه صدق p باشد، و یا (ب) S آن نشانه را نه به نحو مطلق، بلکه با راهنمایی C و آن گونه که هست بپذیرد، یا (ج) C مقوم حالت طبیعی مناسب با شرایط توانایی‌ای باشد که S در پذیرش $I(p)$ به کار گرفته است (Sosa, 2007: 105).

قید اخیر به شرایط طبیعی اشاره دارد و شرایط طبیعی را بدون در نظر گرفتن دانستن نمی‌توان توضیح داد؛ از همین رو، بهره‌گیری از این شرط در تعریف دانستن دوری خواهد بود یا اینکه در بهترین حالت، تنها می‌تواند شرط لازمی برای دانستن بیان کند (Comesaña, 2013: 169). البته سوسا منکر آن است که این شرط حتی بتواند شرط لازم دانستن تأمل‌آمیز باشد (Sosa, 2007: 137). در نهایت سوسا امنیت را به‌عنوان یکی از ارزش‌های معرفتی باور حفظ می‌کند (Sosa, 2009: 136).

1. Adams, F., & Clarke, M. (2005), "Resurrecting the Tracking Theories," *Australian Journal of Philosophy*, 83(2), 207-221.
2. Bennett, J. (2003), *A Philosophical Guide to Conditionals*, Oxford: Oxford University Press.
3. Bernecker, S. (2012), "Sensitivity, Safety, and Closure," *Acta Analytica*, 27.
4. Cohen, S. (2004), "Structure and Connection: Comments on Sosa's Epistemology," J. Greco (ed.), *Ernest Sosa: And His Critics*, Oxford: Blackwell Publishing.
5. Comesaña, J. (2005), "Unsafe Knowledge," *Synthese*, 146.
6. ———, (2006), "A Well-Founded Solution to the Generality Problem", *Philosophical Studies*, 129.
7. ———, (2007), "Knowledge and Subjunctive Conditionals," *Philosophy Compass*, 2 (6).
8. ———, (2013), "Safety and Epistemic Frankfurt Cases," J. Turri (ed.), *Virtuous Thoughts: The Philosophy of Ernest Sosa*, Springer.
9. DeRose, K. (1995), "Solving the Skeptical Problem," *The Philosophical Review*, 104 (1).
10. Greco, J. (2007), "External World Skepticism," *Philosophy Compass*, 2 (4).
11. Harman, G. (1973), *Thought*. Princeton, Princeton University Press.
12. Kripke, S. A. (2011), "Nozick on Knowledge", S. A. Kripke, *Philosophical Troubles: Collected Papers*. Oxford: Oxford University Press.



13. Kvanvig, J. L. (2004), "Nozickian Epistemology and the Value of Knowledge," *Philosophical Issues*, 14.
14. Lewis, D. (1973), *Counterfactuals*. Oxford: Basil Blackwell.
15. Nozick, R. (1981), *Philosophical Explanations*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
16. Pritchard, D. (2005), *Epistemic Luck*. New York: Oxford University Press.
17. _____, (2007), "Anti-Luck Epistemology," *Synthese*, 158.
18. _____, (2009), "Safety-Based Epistemology: Wither Now?" *Journal of Philosophical Research*, 34.
19. Roush, S. (2006), *Tracking Truth: Knowledge, Evidence, and Science*. New York: Oxford University Press.
20. Sosa, E. (1999a), "How Must Knowledge Be Modally Related to What Is Known?" *Philosophical Topics*, 26 (1-2).
21. _____, (1999b), "How to Defeat Opposition to Moore," *Philosophical Perspectives*, 13.
22. _____, (2000b), "Replies to Tomberlin, Kornblith, Lehrer," *Philosophical Issues*, 10.
23. _____, (2002), "Tracking, Competence, and Knowledge," P. K. Moser (ed.), *The Oxford Handbook of Epistemology*, Oxford: Oxford University Press.
24. _____, (2004), "Replies," J. Greco (ed.), *Ernest Sosa: And His Critics*, Oxford: Blackwell Publishing.
25. _____, (2007), *Apt Belief and Reflective Knowledge: A Virtue Epistemology*, Vol. I, Oxford: Clarendon Press.
26. _____, (2009), *Apt Belief and Reflective Knowledge: Reflective Knowledge*, Vol. II. Oxford: Clarendon Press.



27. Vahid, H. (2009), *The Epistemology of Belief*, Palgrave Macmillan.
28. Vogel, J. (1987), "Tracking, Closure, and Inductive Knowledge," S. Luper-Foy (ed.), *The Possibility of Knowledge*, Totowa: Rowman and Littlefield.
29. Williamson, T. (2000), *Knowledge and Its Limits*, Oxford: Oxford University Press.

